



نویسنده : ایمیس ایلیس «Emese Iyles».

منبع و تاریخ نشر : کمان دریم «2025-07-06».

برگردان : پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .



زنی در حالی که پرچم ایالات متحده را تکان می‌دهد، دست در دست کودکی در لس‌آنجلس، در حالی که پرسنل گارد ملی کالیفرنیا در جریان اعتراضات علیه عملیات مهاجرت فدرال در لس‌آنجلس در بیرون ساختمان فدرال ایستاده‌اند، در تاریخ ۱۰ ژوئن ۲۰۲۵. (عکس: آپو گومز/خبرگزاری فرانسه از طریق گتی ایمیجز)

روانشناسی مقاومت

The Psychology of Resistance

آنچه آزمایش‌های مشهور واقعاً در مورد مبارزه با اقتدارگرایی امروز به ما می‌آموزند.

What famous experiments really teach us about fighting authoritarianism today.

در مقاله قبلی‌ام، به تفصیل توضیح دادم که چگونه دونالد ترامپ، رئیس جمهور ایالات متحده، حقیقت اساسی در مورد طبیعت انسان را اشتباه درک می‌کند. او جهان بینی معامله‌گرایانه خود را به همه ما نسبت می‌دهد و تصور می‌کند که همه ما مصمم هستیم برای پیشرفت، دیگران را زیر پا بگذاریم. من اشاره کردم که ماهیت واقعی ما توسط میلیون‌ها نفری که به خیابان‌ها آمده‌اند تا علیه بی‌عدالتی‌ها صحبت کنند، توسط افرادی مانند محمود خلیل (بالاخره آزاد شد!) و مادران و پدران که با اخراج روبرو هستند و فرزندانشان در حالی که مأموران نقابدار اداره مهاجرت و گمرک آنها را در خارج از مدارس می‌ربایند، فریاد می‌زنند، نشان داده می‌شود. ماهیت اساسی ما ریشه در مراقبت از یکدیگر دارد. ما قاتل نیستیم، بلکه مراقب هستیم.

اما با این اطلاعات چه می‌کنیم؟ این چگونه به ما کمک می‌کند در برابر آنچه اکنون اتفاق می‌افتد مقاومت کنید.

برای پاسخ به این سوال، می‌خواهم در مورد روانشناسی، رشته تحصیلی‌ام و آنچه می‌توانیم از برخی مطالعات بنیادی در مورد دستکاری، قدرت و مقاومت بیاموزیم، صحبت کنم. اگر در دبیرستان یا دانشگاه روانشناسی خوانده باشید، احتمالاً در مورد این سه آزمایش بدنام شنیده‌اید: آزمایش زندان استنفورد زیمباردو، آزمایش غار دزد کلانتر و آزمایش‌های شوک میلگرام. اگر شر اجتناب‌ناپذیر است، پس مقاومت بی‌معنی است.

برداشت اولیه از هر کدام ممکن است اینگونه به نظر برسد: مردم عادی در شرایط خاص کارهای فوق‌العاده شیطانی انجام می‌دهند. این نتیجه‌گیری، دیدگاه بدبینانه‌ای نسبت به بشریت را تقویت می‌کند که هم تنبلانه و هم به طرز غم‌انگیزی ناتوان‌کننده است.

بد بینی نسبت به طبیعت انسان، که یافته‌های این آزمایش‌ها به آن دامن زده‌اند، تنبلانه است زیرا ما را از پرسیدن سوالات سخت‌تر در مورد سیستم‌ها، قدرت و چگونگی وقوع تغییر باز می‌دارد. اگر همه ما در اعماق وجودمان هیولا باشیم، پس هیچ دلیلی برای سازماندهی، هیچ دلیلی برای ساختن نهادهای بهتر، هیچ دلیلی برای مبارزه برای عدالت وجود ندارد. می‌توانیم فقط شانه‌ها یمان را بالا بیندازیم و بگوییم: "خب، فکر می‌کنم این چیزی است که ما هستیم" و سوختن یکدیگر را تماشا کنیم.

این نوع جبرگرایی دقیقاً همان چیزی است که صاحبان قدرت می‌خواهند. این باعث می‌شود همه ما از مسئولیت شانه خالی کنیم، لازم نیست برای یکدیگر کاری انجام دهیم، لازم نیست کار دشوار برچیدن سیستم‌های مضر و گفتن حقیقت به قدرت را انجام دهیم، لازم نیست مسئولیت جلوگیری از ادامه آسیب را بر عهده بگیریم. اگر شر اجتناب‌ناپذیر است، پس مقاومت بی‌معنی است. این دیدگاه بدبینانه، که «یافته‌های» این آزمایش‌ها آن را تأیید می‌کنند، تبلیغاتی خطرناک است که در خدمت اقتدارگرایان قرار دارد.

آنچه واقعاً در آزمایش‌های زیمباردو، شریف و میلگرام اتفاق افتاد

بیباید ابتدا سوابق هر یک از این مطالعات را اصلاح کنیم، زیرا حقیقت واقعی چیزی بسیار متفاوت در مورد طبیعت انسان را آشکار می‌کند و نقشه راهی برای مقاومت به ما می‌دهد. آزمایش زندان استنفورد زیباردو ظاهراً نشان داد که افراد وقتی قدرت بر دیگران داده می‌شود، ساد بیست می‌شوند.

در سال ۱۹۷۱، زیباردو یک محیط زندان را در زیرزمین استنفورد بازسازی کرد و به دانشجویان پول می‌داد تا به عنوان نگهبان یا زندانی عمل کنند. به سرعت به چیزی تبدیل شد که به نظر می‌رسید نگهبانانی هستند که از نقش خود به عنوان سلطه‌گران خشونت‌آمیز لذت می‌برند و "زندانیان" را شکنجه و مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند.

زیباردو، که به خود نقش سرپرست زندان را داده بود، اجازه داد همه این اتفاقات رخ دهد و بخش زیادی از آن را تحریک کرد. زیباردو، شریف و میلگرام همگی حرفه خود را بر اساس دروغ‌هایی در مورد طبیعت انسان بنا نهادند که در خدمت اقتدارگرایان است.

در حالی که روایت مطرح‌شده توسط زیباردو، مبنی بر اینکه افراد خوب در نقش‌های خاص، شرور می‌شوند، او را مشهور کرد، حقیقتی که توسط این آزمایش آشکار شد این است که ما تمام تلاش خود را خواهیم کرد تا پارامترهای تکلیفی را که برای ما بیان شده است، برآورده کنیم. دانش‌آموزان به این دلیل عمل می‌کردند که می‌خواستند زیباردو را خوشحال کنند. آنها حقیقت تاریکی در مورد طبیعت انسان را آشکار نمی‌کردند؛ آنها سعی می‌کردند شرکت‌کنندگان خوبی در تحقیق باشند و از آنچه که فکر می‌کردند انتظارات آزمایشگر است، پیروی کنند.

آزمایش غار دزدان شریف ادعا می‌کرد که نشان می‌دهد کودکان چقدر راحت گروه‌های خصمانه تشکیل می‌دهند. شریف پسران را به اردوی تابستانی آورد و آنها را به طور دلخواه در دو تیم با نام‌های هیجان‌انگیز «زاغ‌زن‌ها» و «عقاب‌ها» سازماندهی کرد. به گفته شریف، داستان از این قرار است که آنها به سرعت به «دسته‌هایی از جوانان شرور، آشفته و شرور» تبدیل شدند که پرچم‌ها را آتش می‌زدند، به اردوگاه‌ها حمله می‌کردند و سلاح‌هایی از جوراب و سنگ اختراع می‌کردند.

وقتی جینا پری، روانشناس، به بایگانی‌ها مراجعه کرد، متوجه شد که این یک روایت ساختگی است که در آن پسران واقعاً می‌خواستند با یکدیگر دوست باشند. برای رسیدن به نتیجه‌ای که شریف می‌خواست گزارش دهد، نتیجه‌ای که می‌توانست او را مشهور کند، مجبور بود همه چیز را دستکاری کند، بازی‌ها را دستکاری کند، چادرها را خودش پاره کند و گروه دیگر را سرزنش کند، وقتی پسران سعی می‌کردند نمادهای صلح را برای تی‌شرت‌هایشان درست کنند، آنها را متوقف کند. وقتی پسران فهمیدند که مورد دستکاری قرار گرفته‌اند، آزمایش شکست خورد.

آزمایش‌های شوک میلگرام ظاهراً ثابت کرد که ۶۵٪ از مردم از دستورات شیطانی پیروی می‌کنند و وقتی یک شخصیت مقتدر به آنها دستور دهد، شوک‌های الکتریکی بالقوه کشنده‌ای به غریبه‌ها وارد می‌کنند. برای دهه‌ها، این به عنوان مدرکی ذکر شده است که همه ما نازی‌های بالقوه هستیم و فقط منتظر شرایط مناسب هستیم.

اما وقتی محققان بالاخره به بایگانی میلگرام دسترسی پیدا کردند، کشف کردند که او بیشتر مدیر است تا دانشمند. هر کسی که از دستورالعمل او منحرف می‌شد، مورد آزار و اذیت و اجبار قرار می‌گرفت. مردی که روپوش آزمایشگاه به تن داشت، هشت یا نه بار تلاش می‌کرد تا مردم را مجبور به ادامه کار کند، حتی با شرکت کنندگانی که سعی در توقف داشتند، درگیر می‌شد. نه تنها این، بلکه درصدد (۴۴٪) از شرکت کنندگان باور نداشتند که این مطالعه واقعی است، آنها واقعاً فکر نمی‌کردند که شوک‌های واقعی وارد می‌کنند. در میان کسانی که باور داشتند شوک‌ها واقعی هستند، اکثریت از ادامه دادن خودداری کرد.

پس میلگرام چگونه به نتایج خود رسید؟ روانشناسان الکس هسلاام و استیو ریچر کشف کردند که شرکت‌کنندگان تسلیم قدرت نمی‌شوند؛ در عوض، آنها سعی می‌کنند به آنچه که به اعتقاد آنها تحقیقات علمی مهم است، کمک کنند. وقتی به شرکت‌کنندگان گفته شد که سهم آنها به نفع علم خواهد بود، ابراز آسودگی کردند: «خوشحالم که خدمتی کرده‌ام» و «تا زمانی که خیری از آنها حاصل شود، آزمایش‌های خود را به هر طریقی ادامه دهید» معلوم شد که مردم بی‌فکر مطیع نبودند. مردم فریب خورده بودند که فکر کنند کار خوبی انجام می‌دهند.

درس‌های واقعی: چگونه مقاومت کنیم

از این آزمایش‌های دستکاری‌شده چه می‌توانیم بیاموزیم؟ درس واقعی در مورد شرارت انسان نیست، بلکه در مورد این است که چگونه برخی افراد برای ایجاد شهرت و قدرت برای خود هر کاری انجام می‌دهند. زیباردو، شریف و میلگرام همگی حرفه خود را بر اساس دروغ‌هایی در مورد طبیعت انسان که در خدمت اقتدارگرایان است، بنا نهادند.

اما داستان واقعی مقاومت در داده‌های خودشان نهفته است. وقتی محققان افرادی را که با موفقیت در آزمایش‌های میلگرام مقاومت کردند، تجزیه و تحلیل کردند، سه تاکتیک کلیدی یافتند:

1. صحبت با قربانی - ارتباط با کسانی که آسیب دیده‌اند؛
2. یادآوری مسئولیت به صاحبان قدرت - پاسخگو نگه داشتن رهبران؛ و
3. امتناع مکرر از ادامه - پس از اولین "نه" تسلیم نشوید.

ما می‌توانیم این ظرفیت‌ها را از طریق تمرین و آموزش توسعه دهیم. این یکی از دلایلی است که باید به شدت از دانشگاه‌های خود محافظت کنیم. آنها مکان‌های حیاتی

هستند که در آنها مهارت‌های ارتباطی، تفکر انتقادی و شجاعت اخلاقی می‌توانند پرورش یابند. جای تعجب نیست که دانشجویان دانشگاه اغلب در خط مقدم مبارزه برای عدالت هستند، از جنبش حقوق مدنی گرفته تا اعتراضات ضد جنگ و تظاهرات امروز برای آزادی فلسطین و حقوق مهاجران. به همین دلیل است که حضور در جامعه و شناخت همسایگان یک استراتژی ضروری برای بقا و مقاومت است. این گواه آن است که فراخواندن نمایندگانمان و پاسخگو نگه داشتن آنها واقعاً مهم است. ما می‌توانیم در برابر اقتدار مشکوک مقاومت کنیم، همانطور که آن دسته از شرکت کنندگان در مطالعات میلیگرام که از ادامه دادن امتناع کردند، مقاومت کردند. و می‌توانیم در این کار بهتر شویم.

چرا این موضوع در آمریکای ترامپ اهمیت دارد

رشته روانشناسی من بارها دروغ‌هایی به ما گفته است که به نفع مردانی است که به دنبال قدرت هستند. همانطور که در مقاله قبلی‌ام به اشتراک گذاشتم، ترامپ از افسانه‌ای در مورد اینکه ما اساساً شرور هستیم سوءاستفاده می‌کند، زیرا به نفع اوست که ما را به این باور برساند، حتی اگر در واقع به مراقبت گرایش داشته باشیم. وقتی خودمان را در موقعیت‌هایی می‌بینیم که از ما خواسته می‌شود کسی را غیرانسانی کنیم به کسی آسیب برسانیم، اکنون می‌دانیم چه باید بکنیم. وقتی روانشناسان به بایگانی واقعی این آزمایش‌های معروف نگاهی انداختند، این حقیقتی بود که آشکار شد. همانطور که دولت ترامپ روش‌های بی‌رحمانه‌ای را برای از هم پاشیدن جوامع ما ابداع می‌کند، همانطور که ایران را بمباران می‌کند تا حواس ما را از ظلم‌های داخلی پرت کند، همانطور که به ما می‌گوید کل جمعیت تهدیدی برای توجیه کشاندن ما به جنگ‌ها هستند، باید درس‌های واقعی این آزمایش‌ها را به خاطر بسپاریم. مردان قدرتمند ما را گمراه می‌کنند و سعی می‌کنند ما را متقاعد کنند که برخلاف طبیعت خود عمل کنیم. ایلان ماسک و دیگران که ثروت و قدرت را احتکار می‌کنند به ما می‌گویند که همدلی ضعف است، مراقبت «خودکشی‌تمدنی» است، که باید بین شفقت و بقا یکی را انتخاب کنیم. اما معترضان و چند قانونگذار شجاع که بین مأموران ICE و خانواده‌ها ایستاده‌اند، بهتر می‌دانند. آنها می‌دانند که این آزمایش‌های دستکاری‌شده در واقع چه چیزی را ثابت می‌کنند: اینکه غریزه ما این است که از آسیب رساندن خودداری کنیم، از یکدیگر محافظت کنیم، در برابر خواسته‌های مربوط به مشارکت در ظلم مقاومت کنیم.

با درس گرفتن از حقیقت واقعی پشت این آزمایش‌ها، باید همیشه به کسانی که آسیب دیده‌اند، کمک کنیم، آنها را بشناسیم، آنها را کاملاً انسان ببینیم، از اینکه کسی ما را به غیرانسانی کردن اعضای جامعه‌مان ترغیب کند، خودداری کنیم. ما باید بی‌وقفه به صاحبان قدرت مسئولیتشان را در قبال خیر جمعی یادآوری کنیم. و ما باید از همدستی در سیستم‌های آسیب‌رسان، صرف نظر از اینکه چگونه برای ما توجیه می‌شوند، خودداری کنیم، خودداری کنیم، خودداری کنیم.

اکنون زمان آن است که به اعضای جامعه ترنس خود که مورد حمله قرار گرفته اند، کمک کنیم. اکنون زمان ایجاد شبکه‌های کمک متقابل و پیوستن به ناظران ICE در جوامع ما است. اکنون زمان آن است که با سناتورهای خود تماس بگیریم و از کشیده شدن این کشور به جنگ با ایران خودداری کنیم. اکنون زمان آن است که از دست دادن دموکراسی خود، از حمله به اعضای جامعه مهاجر خود، و از عزیزان LGBTQ خود محکم بچسبیم. به اعتراض ادامه دهید. به امتناع ادامه دهید. به یکدیگر بچسبید. به طبیعت انسانی خود وفادار باشید.

سطری چند در مورد نویسنده این مقاله :

امسه ایلیس، روانشناس اجتماعی انتقادی و محقق اقدام مشارکتی در کالج جان جی در دانشگاه سیتی نیویورک است که کارش بررسی مقاومت جامعه و بقای جمعی در مواجهه با حکومت‌های اقتدارگرا است.

_____ **با تقدیم احترام «2025-07-10»**

.....